

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 9, Autumn 2022, 275-299
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.23559.1482

The Content Analysis of Shiite Jurisprudential Texts

Abdolhossein Rezaei Rad*

Abstract

The present descriptive-analytical study was an attempt to improve jurisprudential texts and sources to detect the problems in the content of popular Shiite jurisprudential texts used as textbooks in seminaries. Finally, it figures out what contents and materials should be added to the jurisprudential teachings to increase the enforceability of jurisprudential laws in different times and circumstances to prevent practical deviation from religious laws and the application of incorrect methods in the enforcement of such laws. To achieve this goal, aside from dealing with jurisprudential laws and the reasons behind them, which are addressed in common jurisprudential works, jurists are advised to take into account the rationale, logic, and enforcement methods of such laws (which are collectively referred to as "the requirements of jurisprudential laws" in the present article), so that they can organize jurisprudential law enforcement methods concerning their philosophy and rationale and put forward appropriate strategies to prevent the deviation of such enforcement methods from their pre-determined goals and objectives.

Keywords: The Rationale of Laws, The Logic of Laws, Law Enforcement Method, Jurisprudence.

*Associate Professor Faculty of Theology & Islamic Teachings, Shahid Chamran University of Ahvaz,
Ahvaz, Iran, ahrr39@ scu.ac.ir

Date received: 29-05-2022, Date of acceptance: 26-10-2022



نقدی محتوایی بر متون فقه شیعه^۱

عبدالحسین رضایی‌راد*

چکیده

این مقاله با هدف اصلاح و ارتقای متون و منابع فقهی با روش توصیفی و تحلیلی در پی یافتن پاسخ به این پرسش بنیادی است که چه اشکالاتی در محتوای متون مشهور و رایج فقهی شیعه، که در حوزه‌های علمیه به‌عنوان کتاب درسی مطرح است، وجود دارد و چه مباحث و مسائلی را می‌توان به آموزش‌های فقهی افزود که قابلیت اجرایی احکام فقهی را در زمان‌ها و شرایط متفاوت افزایش دهد و از انحراف احکام شرعی در مرحله عمل و به‌کارگیری شیوه‌های نادرست در اجرای احکام پیش‌گیری شود و برای این منظور پیش‌نهاد می‌شود، علاوه بر مباحث حکم شرعی و دلایل آن‌ها، که در آثار فقهی مرسوم است، مسائلی چون علت، حکمت، و روش اجرای احکام، که در این مقاله «لوازم حکم شرعی» نام‌گذاری می‌شوند، نیز مطرح کنند تا با بررسی این‌گونه مباحث، در کنار دلایل احکام، فقها بتوانند با آگاهی از فلسفه و هدف احکام روش‌های اجرای احکام را در جهت هدف آن‌ها تبیین و طراحی و راه‌کارهای مناسب را در جهت پیش‌گیری از انحراف اجرای احکام از هدف‌های آن‌ها طراحی کنند.

کلیدواژه‌ها: حکم شرعی، علت حکم، حکمت حکم، روش اجرای احکام، هدف احکام.

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران

اهواز، اهواز، ایران، ahr39@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۴



۱. مقدمه

علم فقه به‌عنوان علمی که عهده‌دار بیان احکام از روی دلایل آن‌هاست به‌راستی خوش درخشیده و به‌خوبی توانسته است علمیت و ضابطه‌مندی احکام الهی را نشان دهد و دین و شریعت را از آن‌که دست‌خوش سلیقه‌های شخصی و خرافات قومی و قبیله‌ای و غرض‌ورزی‌های سیاسی و حزبی شود در امان نگه دارد، اما به‌نظر می‌رسد بیان احکام و دلایل آن‌ها به‌تنهایی نمی‌تواند در تحقق اهداف دین و ثمربخشی فقه و فقاہت کافی باشد، زیرا این شیوه از بیان احکام، به‌خصوص با توجه به آن‌چه فقهای معظم از دلیل احکام مدنظر دارند و دلیل را به‌عنوان چیزی که حکم خدا بودن را به‌اثبات می‌رساند و نه فلسفه و علت حکم تعریف کند، صرفاً برای افرادی کاربرد دارد که مبانی اعتقادی بسیار محکمی دارند و مقدمات نظری و عملی لازم را در امور اعتقادی پشت‌سر گذاشته‌اند و خود را مقید و متعبد به احکام شرعی می‌دانند و این‌که بدانند حکمی حکم خداست برایشان کافی است و از علل و نتایج و ثمربخشی احکام سؤال نمی‌پرسند. این در حالی است که در جوامع پیچیده و بزرگ امروزی، که سلیقه‌های متعددی وجود دارد و میزان و درجه اعتقادی و باورها در سطوح بسیار متفاوتی است، و به‌خصوص در میان قشرهای تحصیل‌کرده و محقق این انتظار وجود دارد که فلسفه و علت احکام نیز بیان شود و به نتایج، آثار، و پی‌آمدهای حکم نیز نظر افکنده شود تا پای‌بندی به اجرای احکام فراتر از تعبد محض و با شناختی عمیق و آگاهانه صورت پذیرد.

علاوه‌براین، تاریخ ثابت کرده است که اکتفای به بیان احکام و ادله آن‌ها حتی برای قشرهای متعبد و متدین نیز می‌تواند مشکل‌آفرین باشد، زیرا روش‌های نادرست اجرای احکام، به‌خصوص در امور اجتماعی و مسائلی که به حقوق اجتماع مرتبط است و احتمال از دست‌رفتن مصلحت‌های بزرگی در پی دارد مانند جهاد، قضاوت، و امر به معروف و نهی از منکر، می‌تواند احکام شرعی را به‌صورتی واژگونه جلوه‌گر کند و نتایج اسف‌بار و متعارض با هدف و روح این‌گونه فرایض به‌بار آورد.

ممکن است گفته شود آفات اجرای نادرست احکام ربطی به فلسفه احکام ندارد. اگر فلسفه احکام به‌خوبی و درستی هم بیان شود، باز هم آفات اجرای نادرست احکام باقی خواهد بود، اما در پاسخ، هم‌چنان‌که در ادامه بحث نیز بیان خواهد شد، می‌توان گفت طراحی روش‌های درست و شناسایی روش‌های نادرست بدون آگاهی از اهداف احکام میسر نیست و تا اهداف و علل احکام روشن نباشند نمی‌توان روش‌های درست و متناسب با اهداف را نیز شناسایی کرد.

۲. بیان مسئله

این تحقیق درصدد است عناوینی را برای افزودن به مباحث فقهی، که جای آن‌ها در مباحث فقهی خالی است، پیش‌نهاد کند که با بررسی و مطالعه آن‌ها فقه، هم‌چنان‌که در نظریه و در استنباط احکام توانسته است از انحراف و تحریف احکام شرعی جلوگیری کند، در مرحله عمل و اجرا نیز بتواند چنین نقشی را ایفا کند.

پرسشی که این تحقیق درصدد پاسخ‌گویی به آن است این است که چه مباحثی را می‌توان به مباحث رسمی و رایج علم فقه افزود که کارآمدی، پویایی، و انعطاف‌پذیری احکام شرعی را در شرایط متنوع و متعدد اجتماعی و تاریخی افزایش دهد و از اضمحلال و انحراف عملی احکام در مرحله اجرا و عمل پیش‌گیری شود.

عناوینی که این تحقیق برای افزودن و مباحث فقهی پیش‌نهاد می‌کند «لوازم حکم» نام‌گذاری می‌شوند و مقصود از آن‌ها مباحثی است که از ارکان حکم شرعی نیستند و بدون آن‌ها نیز صدق حکم شرعی محقق است، اما با وجود آن‌ها حکم شرعی اجرایی‌تر و فقه کارآمدتر و نتیجه‌بخش‌تر می‌شود.

مباحثی که تحت عنوان لوازم حکم مورد بررسی قرار می‌گیرند علت حکم، حکمت حکم، و روش اجرای حکم هستند که پس از مفهوم‌شناسی مختصر و مقایسه آن‌ها با هم‌دیگر مزایا و آفات افزودن آن‌ها به مباحث فقهی مورد دقت قرار می‌گیرد. دامنه این تحقیق مشهورترین کتب فقهی است که در حوزه‌های علمیه و رشته فقه در دانشگاه مطرح است و به‌عنوان کتاب درسی مورداستفاده است مانند شرح لمعه و مکاسب. گرچه این اشکالات در بسیاری از آثار فقهی شیعه چون *شرایع الاسلام* محقق حلی، *جواهر الکلام* نجفی، و *تبصرة المتعلمین* علامه حلی نیز مطرح است و این کاستی‌ها تقریباً در اکثر آثار فقهی قابل مشاهده است.

۳. پیشینه بحث

عنوان «لوازم حکم» در هیچ‌کدام از آثار فقهی پیش از این سابقه ندارد و پیش‌نهاد مؤلف است، اما زیرمجموعه‌های آن یعنی علت، حکمت، و روش به‌طور پراکنده در بعضی از آثار مرتبط با فقه مورداشاره قرار گرفته است؛ مانند کتاب *علل الشرایع* اثر شیخ صدوق و ...، اما از بیم فروافتادن در قیاس است که در فقه شیعه به رسمیت شناخته نشده است، بهای

بسیار کمی به این‌گونه مباحث داده شده، تبیین دقیق مفهومی صورت نگرفته، و آثار مثبت و منفی مطرح کردن آن‌ها در فقه مورد توجه نبوده است، اما در آثار اهل سنت، به دلیل نظر مساعدتری که به قیاس داشته‌اند، در مقایسه با علمای شیعه توجه بیش‌تری به مسئله علت احکام داشته‌اند و از جمله این آثار می‌توان به کتاب‌های شلبی مصطفی، تعلیل الاحکام، و ابن حزم الاندلسی، الاحکام فی اصول الاحکام، اشاره کرد. اهداف دین از دیدگاه شاطبی بن عاشور شیخ محمدطاهر (د ۱۹۷۳ م) کتاب مقاصد الشریعه، استاد علال الفاسی (۱۹۷۴ م)، مصطفی شلبی، البوطی، دکتر حسین حامد حسان، و غیر آن‌ها را می‌توان نام برد، اما حتی در آثار اهل سنت نیز به حکمت و روش احکام توجه کافی و وافی مبذول نشده است. مضاف بر آن‌که موضوع اصلی این مقاله، که آثار و نتایج مثبت و منفی ورود این‌گونه مباحث در فقه است، بسیار کم‌رنگ بوده یا به کلی مغفول واقع شده است.

۴. تفاوت لوازم حکم و ارکان حکم

تعاریف متعددی از حکم شرعی ارائه شده است که در جای خود قابل نقد و بررسی هستند (بنگرید به رضایی‌راد ۱۳۹۸: ۱۰۱). اما مؤلف در این اثر در مقام بیان تعاریف حکم و نقد آن‌ها نیست و این موضوع در آثار دیگر مورد تحقیق قرار گرفته است و هر تعریفی برای حکم شرعی در نظر بگیریم می‌توان ارکانی را برای حکم شرعی معرفی کرد که ذاتیات آن هستند و هر کدام از آن‌ها نباشد صدق عنوان حکم شرعی محقق نمی‌گردد و به نظر مؤلف عبارت‌اند از: موضوع، حکم، و دلیل (رضایی‌راد ۱۳۹۸: ۱۰۴ به بعد). اما آنچه موضوع این مقاله است ارکان حکم نیست، بلکه لوازم حکم است. لوازم حکم اصطلاحی است که اولین بار توسط این مؤلف تعریف شده است و مورد استفاده قرار می‌گیرد و مقصود از آن اوصاف توابعی از حکم شرعی است که از ذاتیات حکم نیستند و نبودن آن‌ها به صدق عنوان حکم شرعی لطمه‌ای وارد نمی‌کند، اما آگاهی از آن‌ها می‌تواند کارآمدی و قابلیت اجرا و انعطاف‌پذیری آن احکام در شرایط متنوع و متعدد را افزایش دهد؛ به عنوان مثال، رعایت حجاب امری است واجب و این یک حکم شرعی است. پس از آن‌که با دلیل فقهی، مانند کتاب و سنت، و جوب حجاب به اثبات رسید برای هر مکلفی لازم الاجراست و جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست، اما اگر در کنار بیان این حکم علت و حکمت و جوب حجاب نیز بیان شد افراد بیش‌تری به این حکم روی می‌آورند و در زندگی خود آن را به کار می‌بندند. در غیر این صورت، فقط افراد بسیار متعبد و مقید به امور دینی بدون دانستن

حکمت و علت این حکم پای‌بند این وظیفه شرعی خواهند بود. مؤلف معتقد است بسیاری از چالش‌های موجود در جامعه و مقاومت‌هایی که در برابر اجرای احکام شرعی در جامعه دیده می‌شود نه به ذات، ارکان، و ادله احکام، بلکه به لوازم حکم مرتبط است و اگر فقها هم‌چنان که به کشف و بیان احکام و ادله آن‌ها اهتمام می‌ورزند به لوازم حکم نیز اهتمام می‌کردند بسیاری از آسیب‌ها و چالش‌ها کاسته می‌شد و تمکین در حکم شرعی آسان صورت می‌پذیرفت.

ممکن است کسی، در مقام اشکال به این مدعا، بگوید همیشه این‌گونه نیست؛ چون همیشه حکمت‌های کاملاً قانع‌کننده، به‌ویژه برای غیرمعتبدان، وجود ندارد و چه بسا بین حکمتی این‌چنین به دوری بیش‌تر از اجرای احکام بینجامد، اما در پاسخ، هم‌چنان‌که در ادامه این نوشتار خواهد آمد، می‌توان چنین بیان کرد که بیان حکمت احکام علاوه‌بر منافع و ... آثار مثبتی که دارد آفات و آثار منفی نیز در پی دارد و این مطلب می‌تواند به‌عنوان یکی از آثار منفی آن مورد توجه قرار گیرد.

در این تحقیق، سه مبحث زیر به‌عنوان زیرمجموعه‌های لوازم حکم به جامعه علمی پیش‌نهاد می‌شود و محاسن و آفات بررسی هرکدام از آن‌ها به‌بحث گذاشته می‌شود:

۱. علت حکم؛

۲. حکمت حکم؛

۳. روش اجرای حکم.

۵. علت حکم

علت در لغت به معانی مختلفی به‌کار رفته که از جمله آن‌ها معنای سبب است؛ از جمله معانی علت چیزی است که مایه سرگرمی باشد. علت به‌معنای بیماری نیز است و حروف عله را بدان جهت عله می‌گویند که نوعی بیماری برای لغت هستند و باید با اعلال درمان شوند (فیروزآبادی بی‌تا: ۹۰۷).

علت حکم، که به آن «مناط» و «ملاک» حکم نیز گفته می‌شود (بنگرید به عبدالرحمان بی‌تا: ج ۱، ۴۹۴؛ بنگرید به مکارم شیرازی ۱۴۲۷: ۳۸۸)، به اشکال مختلفی تعریف شده است؛ از جمله «... اضافه الشارع الحکم الیه و اناطه به و نصبه علامه علیه فقولہ تعالی و السارق و السارق فاقطعوا یدیهما (مائده: ۳۸) جعلت السرقة مناطا لقطع الید». هم‌چنین، گفته

شده است: «العله المَعْرِفُ لِلْحَكْمِ وَ قَبِيلُ الْمُؤَثِّرِ بِذَاتِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ» و قیل: «الباعث علیه» و نیز گفته شده است: «هی الوصف الخارج للمعرف للحکم بحیث یکون مضافاً الیه». تعاریف مختلف دیگری نیز برای علت بیان شده است که مقایسه و نقد و بررسی آنها تحقیق جداگانه‌ای را می‌طلبد (بنگرید به عبدالرحمان بی‌تا: ج ۲، ۵۳۷؛ محقق حلی ۱۴۰۳ ب: ۱۸۳؛ طباطبایی ۱۳۷۱: ۱۶۰؛ الکاظمی الخراسانی ۱۴۰۴: ج ۳، ۱۱). اما آنچه همه این تعاریف در آن مشترک‌اند و با الفاظ مختلف بیان شده و به‌عنوان ماحصل همه این تعاریف می‌توان ارائه داد این است که علت ویژگی‌ای است که در موضوع حکم وجود دارد و فقط همان ویژگی باعث صدور حکم شرعی برای آن موضوع شده است و می‌دانیم که عامل دیگری در صدور این حکم برای این موضوع دخالت نداشته است.

هم‌چنین، «علیت» به‌عنوان یکی از انواع حکم وضعی نیز ذکر شده است و مقصود از آن وصف و ویژگی موجود در موضوع حکم است که علامت به‌وجود آمدن یک حکم قرار گرفته و به‌خاطر وجود آن ویژگی چنین حکمی برای آن موضوع صادر شده است و هر جا این ویژگی وجود داشته باشد این حکم نیز وجود دارد و با رفع این ویژگی آن حکم نیز برطرف می‌گردد و این معنا با معنایی که مورد نظر ماست یکی است (رضایی‌راد ۱۳۹۸: ۱۹۵).

۱,۵ تفاوت علت و سبب

سبب در لغت به‌معنی وسیله رسیدن به مطلوب است (فیروزآبادی بی‌تا: ۵۸۶). سبب به این صورت تعریف شده است که: «کل وصف ظاهر منضبط دل الدلیل علی کونه معرفاً لاثبات حکم شرعی بحیث یلزم من وجوده الوجود و من عدمه العدم...» (السیوری ۱۴۱۳: ۲۸؛ بنگرید به عبدالرحمان بی‌تا: ج ۲، ۲۳۲-۲۳۶؛ سعدی ۱۴۰۸: ۱۶۳؛ شهید اول ۱۴۱۷: ج ۱، ۳۹؛ نیز، الحسینی المراغی ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۲۳)، و در علم فقه سببیت و سبب دو اصطلاح برای یک نوع از انواع حکم وضعی هستند و مقصود از آنها وصف و ویژگی روشن و مشخصی است که علامت وجود حکمی از احکام شرعی قرار گرفته است، به‌طوری‌که تا آن ویژگی نباشد حکمی که وابسته به آن ویژگی است نیز وجود نخواهد داشت و نیز در صورتی‌که آن ویژگی به‌وجود آمد حکم مربوط به آن هم به‌وجود خواهد آمد.

مثلاً، «دُلُوك» که به معنی رسیدن خورشید به وسط آسمان است یک ویژگی و وصف است که در قرآن کریم (بقره: ۱۸۵) و به تبع آن در فقه به عنوان علامتی قرار گرفته برای آغاز زمان وجوب نماز ظهر و قبل از این که این ویژگی محقق شود نماز ظهر واجب نیست و هنگامی که خورشید به وسط آسمان رسید نماز ظهر واجب می شود.

مثلاً، دیده شدن هلال ماه رمضان در آسمان علامت وجوب روزه ماه رمضان است و قبل از آن روزه واجب نیست، زیرا هنوز رمضان فرا نرسیده است، مگر آن که از طریق سبب دیگری هلال ماه رمضان اثبات شود، مثلاً گذشتن سی روز از رؤیت هلال ماه شعبان. زوجیت به عنوان سبب برای وجوب نفقه و «حَوْل» به عنوان سبب برای وجوب زکات (السیوری ۱۴۱۳: ۱۰) مثال های دیگری برای این مطلب هستند.

اگر میان تعریفی که از سبب بیان شده است با تعریفی که از علت ارائه کردیم مقایسه کنیم درمی یابیم که شباهت زیادی با هم دارند و هر دو وصفی هستند که علامت حکم قرار گرفته اند و حکم وابسته و دائرمدار آن هاست. پس تفاوت آن ها چیست؟

در بیان تفاوت این دو در آثار فقهی مطالب مختلفی بیان شده است (رضایی راد و سیاحی ۱۳۹۸: ۷۳، ۷۴). اما آنچه به زبان ساده می توان بیان کرد و در تعریف هایی که ارائه شد نیز بدان اشاره شد این است که غالباً علت ویژگی در موضوع حکم است که علامت حکمی برای همان موضوع قرار گرفته است، اما سبب ویژگی در غیر موضوع حکم است و سبب حکمی برای چیز دیگری قرار گرفته است؛ مثلاً «دُلُوك» یک ویژگی در خورشید است و علامت حکمی برای نماز قرار گرفته است، اما مست کنندگی که علت برای حرمت شراب است ویژگی ای است که در خود شراب است و علت حکمی برای شراب شده است و «عمدی بودن قتل» که علت وجوب قصاص قاتل است یک ویژگی است که در موضوع حکم، یعنی قاتل، وجود دارد، زیرا موضوع حکم قاتل است و عامد بودن صفتی از صفات قاتل است.

در مثال ازدواج نیز مسئله به همین صورت است. «رابطه زناشویی با همسر مباح است» یک حکم شرعی است و موضوع آن «رابطه زناشویی» با همسر است و حکم آن «اباحه» است و علت این حکم وجود رابطه زوجیت میان زن و شوهر است و ویژگی «زوج بودن» یا «وجود رابطه زوجیت و زناشویی» صفتی از صفات موضوع (همسر) است، در حالی که سبب صفتی از صفات موضوع نیست؛ مثلاً در حکم «روزه در ابتدای ماه شوال (عید فطر) حرام است»، «رؤیت هلال شوال» (فرارسیدن عید فطر) سبب حرمت روزه در آن روز

است، و «روزه» موضوع حکم و «حرمت» حکم است، و «رؤیت‌شدن هلال ماه شوال در آسمان» (فرارسیدن عید فطر) سبب است و هم‌چنان‌که ملاحظه می‌شود رؤیت‌شدن هلال یک ویژگی در موضوع حکم (روزه) نیست، بلکه یک ویژگی در غیرموضوع حکم (آسمان) است.

بر این اساس است که در صورت دانستن علت می‌توانیم حکم را به موضوعات دیگر سرایت دهیم و به اصطلاح حکم را توسیع یا تضییق کنیم، اما سبب این ویژگی را ندارد. به‌عنوان مثال، براساس بعضی از نظرها، «نوشیدن شراب»، که موضوع حکم است، ویژگی مست‌کنندگی (اسکار) دارد و باعث از بین بردن عقل انسان می‌شود و همین ویژگی باعث صدور حکم حرمت برای نوشیدن شراب شده است (حائری بی‌تا: ۶۶۰؛ النراقی ۱۴۱۵: ج ۱۵، ۱۷۸) و لذا در چنین مواردی وقتی برای فقیه روشن شود که علت حکم چیست می‌تواند همین حکم را برای موارد دیگری نیز که این ویژگی را دارند صادر کند؛ مانند مواد روان‌گردان و مخدر و به این صورت حکم را توسیع کند و این‌گونه مواد را نیز حرام کند، هم‌چنان‌که می‌تواند حکم را تضییق کند و در مواردی که شراب، به‌دلیل تغییر ماهیت، مثلاً بر اثر جوشیدن یا به هر علت دیگر، خاصیت اسکار خود را از دست داد و مثلاً به سرکه تبدیل شد این حکم را از آن بردارد و به عدم حرمت آن فتوا دهد. ممکن است کسی در نقد این سخن بگوید که تغییر حکم در این مثال به سبب تغییر موضوع شراب و مبدل‌شدن آن به سرکه است، لیکن به نظر مؤلف در هر سه حالت موضوع یکی است. جامع هر دو آب انگور است که قبل از جوش آمدن اشتداد یک حکم دارد و بعد از آن حکم دیگر و چون از آن تبخیر شد حکم دوسومی پیدا می‌کند.

مثال دیگر برای علت حکم «فساد ابدان» است که به‌عنوان علت حرمت گوشت‌های حرام بیان شده است (فیض کاشانی ۱۴۰۶: ۲۰، ۲۴، ۱۰۲، ۵۰۷؛ صدوق ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۸۵؛ حر عاملی ۱۴۱۷: ج ۸، ۵۴؛ همان: ج ۲، ۱۰۲۴) و لذا در هر مورد دیگری که ثابت شود موجب فساد بدن است.

این ویژگی‌ها که در موضوع است و علت حکم واقع شده است و باعث صدور حکم برای آن می‌شود ممکن است در ذات موضوع باشد که به فرد یا جامعه برمی‌گردد و ممکن است که در ذات موضوع نباشد، بلکه بالعرض با موضوع حکم ارتباط داشته باشد؛ مانند مصالح و مفاسد و ممکن است هیچ‌کدام از این دو حالت نباشد و باعث و مناط حکم، صرف اطاعت یا تخفیف، باشد؛ مانند مواردی که در امت‌های دیگر حرام بود، ولی بر

امت محمد (ص) حلال شد یا در زمانی حرام بوده در زمانی دیگر حلال شده یا بالعکس؛ مثل کشتن اسماعیل و مانند آن، که تحلیل و بررسی دقیق این گونه مطالب مجال دیگری را می‌طلبد.

در ارائه بعضی از احکام، علاوه بر حکم یک موضوع، علت حکم هم بیان شده است، اما در موارد بسیاری علت حکم به‌طور واضح بیان نشده است و لذا در تشخیص علت میان فقها اختلاف نظر صورت می‌گیرد و در این گونه موارد است که باید دقت بیشتری مبذول شود تا بر اثر تشخیص نادرست علت حکم احکام نادرستی صادر نشود و علت‌هایی که با حدس و گمان خودمان برداشت می‌کنیم علت واقعی حکم تصور نشود.

یکی از مواردی که در تشخیص علت احکام اختلاف نظر شده است درباره علت حرمت موسیقی است (حسینی نجومی ۱۳۷۲: ۲۲ به بعد)، که بعضی علت آن را لهو بودن و ایجاد غفلت و دوری از خدا و معنویات دانسته‌اند و لذا در صورتی که موسیقی حالت لهو و گناه‌آلود خود را از دست داد حکم به لغو حرمت داده، لذا موسیقی غیر لهوی را حلال دانسته‌اند (النجفی ۱۴۰۴: ج ۲۲، ۴۴-۴۸؛ انصاری ۱۴۱۵: ج ۱۱، ۱۷۶؛ فاضل موحدی لنکرانی ۱۴۲۸: ج ۱، ۲۴۲). ولی گروهی دیگر لهو را علت ندانسته و حرمت موسیقی را در همه موارد و بدون قید و شرط دانسته‌اند و گفته‌اند هر چیز که اطلاق اسم غنا (موسیقی) بر آن صادق باشد حرام است (بنگرید به محقق سبزواری ۱۴۱۸: ج ۳، ۱۰۸، ۱۴۳).

۲,۵ فواید دانستن علت احکام

هم‌چنان‌که ملاحظه می‌شود، با دانستن علت احکام دست مجتهدان برای استنباط جدید و لغو احکام قدیم باز می‌شود و در شرایط مختلف و موقعیت‌های جدید می‌تواند احکام متناسب را پیدا کند و بدین‌سان فقه حالت پویایی و بالندگی و آمادگی خود را در همه زمان‌ها حفظ می‌کند. دانستن علت حکم برای غیرمجتهدین نیز مفید است، زیرا آنان را از رازهایی که در صدور احکام بوده آگاه می‌کند و باعث می‌شود که با رضایت و آرامش خاطر تن به احکام بدهند؛ به‌خصوص کسانی که مبانی اعتقادی و باورهای قبلی آن‌ها به‌حدی نیست که صرفاً به‌خاطر امر و نهی خدا و تعبداً احکام را اجرا کنند و در دل خود هیچ تردیدی راه ندهند. این‌گونه افراد با دانستن علت احکام با رضایت و آرامش خاطر و با آگاهی از منافع و مضاری که با پیروی از احکام شرعی برای آن‌ها دارد این احکام را اجرا می‌کنند و احساس اجبار و تحمیل به آن‌ها دست نمی‌دهد.

این‌گونه فواید مهم که در دانستن علت احکام است همان دلیلی است که باعث شد این مؤلف علت را در شمار لوازم حکم بیان کند؛ زیرا علت حکم درست مانند لوازم خانه باعث افزایش کارآمدی فقه و احکام و قابل قبول‌تر شدن برای عموم مردم می‌گردد. همان‌گونه که لوازمی مانند آب، برق، و گاز رسیدگی در خانه را راحت‌تر، دل‌نشین‌تر، و کارآمدتر می‌کند.

گرچه دانستن علت احکام کمک زیادی به گسترش کمی و کیفی علم فقه می‌کند، اما کشف علت احکام کاری بسیار دشوار و غلط‌انداز است و اگر علت حکم در کتاب و سنت به‌طور صریح بیان نشده باشد حدس زدن آن با عقل و تجربه بشری به‌آسانی میسر نیست و ممکن است آنچه را ما به‌عنوان علت حکم حدس می‌زنیم آن چیزی نباشد که خداوند تعالی به‌سبب آن چنان حکمی برای آن موضوع صادر کرده باشد. شایان ذکر است ضرورت و فواید آگاهی از علت احکام ثبوتاً بر هیچ فقهی پوشیده نیست، اما مهم مرحله اثبات آن است و این‌که چه معیارها و ضوابطی می‌توان یافت که فقیه را در کشف صحیح علت‌ها یاری کند و از لغزش در دام قیاس‌های ناروا و سلیقه‌ای در امان بدارد. بر این اساس، می‌توان به جامعه علمی پیش‌نهاد کرد که در اصول فقه بایستی برای علت‌شناسی و حکمت‌شناسی بگشایند و معیارهای شناخت این دو و تفکیک آن‌ها از هم‌دیگر را تبیین کنند. این مؤلف در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «از فقه ادله تا فقه علل» گامی در این مسیر برداشته است (رضایی‌راد ۱۳۹۹: ۱۱، ۱۲) و امید است این گام با همت صاحب‌نظران به مقصد نهایی خود نیز نائل شود.

اگر علت احکام در متون دینی به‌صراحت بیان شده باشد و به‌اصطلاح علت «**علت منصوصه**» باشد فقیه می‌تواند با استفاده از آن احکام جدید صادر کند (علامه حلی ۱۴۰۱: ۱۵۳؛ شهید اول ۱۴۳۰: ج ۲، ۶۶؛ عاملی کرکی (محقق ثانی) ۱۴۱۴: ج ۱۲، ۲۳۲؛ عاملی کرکی ۱۳۹۶: ۲۷۷). حجیت قیاس منصوص العله، گرچه توسط بسیاری از فقهای شیعه از جمله در منابع ذکر شده پذیرفته است، اما مخالفانی هم دارد و میان شیعه مورد اختلاف است (شهید ثانی ۱۴۱۳: ج ۳، ۳۲۴، ج ۱۳، ۳۹۰؛ اصفهانی (مجلسی اول) ۱۳۱۴: ج ۴، ۷۶) و در هر موضوعی آن علت را ببیند همان حکم را صادر کند و این کار «**قیاس منصوص العله**» نامیده می‌شود، اما متأسفانه علت اکثر احکام برای ما روشن نیست و لذا صدور احکام جدید برای موارد مشابه براساس علت‌هایی که با حدس و گمان خود به‌دست آورده‌ایم در فقه شیعه غیرمجاز و حرام است و به آن «**قیاس مُسْتَنْبَطُ**»

العِلَّة» می‌گویند (همدانی ۱۴۱۶: ج ۸، ۳۷۱؛ جناتی شاهرودی ۱۳۷۰: ۳۰۲؛ سبحانی تبریزی ۱۴۱۹: ۲۰۷، ۲۱۵).

ائمه شیعه با قاطعیت از قیاس مستنبط العله و حدس و گمان‌زدن درباره علت احکام نهی کرده و آن را موجب قرارگرفتن دین در تنگنا دانسته‌اند و حتی در بعضی موارد از پرسش‌گری در خصوص علت احکام نیز منع کرده‌اند تا مبدا از این طریق راه قیاس باز شود (بنگرید به حر عاملی ۱۴۱۲: ۲۷، باب ۶ از ابواب صفات قاضی).

۶. حکمت حکم

حکمت در لغت به معنی آگاهی و دانایی و داشتن است (فیروزآبادی بی تا: ۹۰۹ ماده حکم) و در اصطلاح تعاریف مختلفی از این اصطلاح بیان شده است (حکیم ۱۴۱۸: ۲۹۶؛ ابوزهرة ۱۳۷۷: ۳۲۳؛ مکارم شیرازی ۱۴۲۷: ۴۱۷)، که تفاوت جوهری چندانی با هم ندارند و اختلاف آن‌ها بیش‌تر در تعبیر و الفاظ است و ذکر همه آن‌ها موجب اطاله کلام می‌گردد، اما به‌طور مختصر حکمت احکام دلایل و فوایدی است که باعث تشریح احکام توسط خداوند متعال شده است (حکیم ۱۴۱۸: ۶۹۶).

حکمت حکم، که فلسفه حکم نیز نامیده می‌شود، از جهات زیادی مشابه علت حکم است، زیرا حکمت نیز ویژگی و خاصیتی است که در موضوع حکم وجود دارد که صدور حکم برای آن موضوع با این ویژگی مرتبط است؛ یعنی صدور چنان حکمی برای آن موضوع بی‌ارتباط با وجود چنین ویژگی در آن موضوع نبوده است، درست مانند علت حکم، اما با این تفاوت که این ویژگی تنها عامل مؤثر در صدور آن حکم نبوده و ممکن است عوامل و علل دیگر نیز دخیل باشند و لذا نمی‌توان با نبودن آن حکمت به نبودن آن حکم رأی داد؛ گرچه با وجود حکمت می‌توان به وجود حکم رأی داد.

تفاوت حکمت با علت در این است که وجود و عدم حکم هر دو به وجود و عدم علت بستگی دارد، اما در حکمت فقط وجود حکم به حکمت بستگی دارد، نه عدم حکم. مشهورترین مثال حکمت وجود و ننگه‌داشتن عده پس از طلاق است؛ زیرا در روایات آمده است که زن مطلقه پس از طلاق باید عده ننگه دارد که تا از باردار نبودن از شوهر قبلی اطمینان حاصل شود و نسب و سرپرستی فرزند مورد تردید و اختلاف قرار نگیرد (سعیدی بی تا: ج ۴۷، ۱۶۲؛ زنجانی ۱۴۱۹: ج ۲، ۶۷۵؛ یزدی ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۰۲؛

بحرانی آل‌عصفور بی‌تا: ج ۱، ۲۰۳)، که از این مطلب به «اختلاط میاه»، یعنی آمیخته‌شدن آب‌ها، تعبیر می‌کنند.

«اختلاط میاه» حکمت حکم و جوب عده است، ولی علت نیست؛ زیرا اگر علت بود، برای زن مُطَلَّقه در صورت عقیم‌بودن یا در صورتی که به‌شکل دیگری از باردار نبودن اطمینان حاصل شود ننگه‌داشتن عده واجب نبود، اما در ادله شرعیه چنین چیزی بیان نشده و حتی زن عقیم و زنی که مطمئن است باردار نیست هم باید عده ننگه دارد (فاضل موحدی لنکرانی ۱۴۲۵: ۲۴۲؛ صدر ۱۴۱۳: ج ۶، ۱۵۹-۱۶۱). و لذا چون عدم حکم به عدم این ویژگی وابسته نیست علت به حساب نمی‌آید و حکمت است. همین حکمت در خصوص حرمت تعداد امواج نیز بیان شده است (صدر ۱۴۱۳: ج ۶، ۱۵۹-۱۶۱) و لذا زنی که عقیم است نمی‌تواند دو یا چند شوهر داشته باشد و یا زنی که می‌تواند از طریق علمی مشخص کند که جنین او متعلق به کدام شوهر است نیز نمی‌تواند چند شوهر داشته باشد، ولی اگر اختلاط میاه علت امکان استنباط چنین احکامی وجود داشت.

۱،۶ تفاوت حکمت و علت

در اصطلاح فقها گاهی این دو اصطلاح به‌جای هم‌دیگر به‌کار می‌روند و منشأ اشتباهات و اختلاف‌نظرهایی می‌شوند (برای نمونه، بنگرید به فخار طوسی ۱۳۸۵: ج ۲، ۱۶۲ بخش خیارات). تشخیص این‌که چه چیزی علت است و چه چیزی حکمت نیز کار آسانی نیست و لذا در تحلیل‌های فقهی در تشخیص مصادیق علت و حکمت اختلاف‌نظرهای جدی مطرح می‌شود که در استنباط احکام تأثیرگذار است (برای نمونه، بنگرید به مکارم شیرازی ۱۳۷۰: ج ۱، ۳۸؛ مکارم شیرازی ۱۳۸۰: ج ۱، ۶۶؛ زنجانی ۱۴۱۹: ج ۲، ۶۷۵، ج ۳، ۸۳۲، ۸۷۸؛ سعیدی بی‌تا: ج ۴۷، ۱۶۲؛ سبجانی ۱۳۸۴: ج ۴۸، ۹۶؛ و فخار طوسی ۱۳۸۵: ج ۲، ۸۷؛ امام خمینی ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۱۵، ۴۱۶) و لذا شایسته است که تحقیق‌های مفصلی در روش‌های تشخیص علت از حکمت صورت پذیرد، هم‌چنان‌که بعضی از بزرگان به این مسئله توجه کرده و مطالب دقیقی را بیان کرده‌اند (بنگرید به موسوی عریفی ۱۴۰۶: ۲۴۴ به بعد؛ نیز موسوی خوئی ۱۳۶۲: ج ۱، ۴۱۸-۴۹۹؛ همدانی ۱۴۱۶: ۴۳۳؛ نیز، بنگرید به شهید ثانی ۱۴۱۳: ج ۶، ۳۰۹؛ برای بررسی فرق و تعریف دقیق آن دو، بنگرید به ابوزهره ۱۳۷۷: ۳۲۳؛ سیفی مازندانی ۱۴۲۹: ۳۸؛ سبجانی ۱۴۱۹: ۲۰۴؛ موسوی خوئی ۱۳۶۲: ج ۱، ۴۹۸؛ همدانی ۱۴۱۶: ۴۳۳).

تفاوت «حکمت حکم» با «علت حکم» (جعفری لنگرودی بی تا: ۸۴، ۸۶) این است که حکم هر موضوع با علت آن وابستگی تام دارد و با بودن علت حکم نیز وجود خواهد داشت و با نبود آن حکم نیز وجود نخواهد داشت و لذا می توان با آگاهی از علت حکم حکم را توسیع و تضییق کرد و در هر جا علت از بین رفت حکم را نیز لغو کرد و هر جای دیگر غیر از موضوع حکم آن علت وجود داشت همان حکم را برای آن صادر کرد. اما در مورد حکمت مسئله چنین نیست و حکم به وجود یا عدم حکمت بستگی ندارد و ممکن است در جایی که حکمت وجود ندارد نیز حکم موجود باشد (حکیم ۱۴۱۸: ۲۹۶؛ ابوزهرة ۱۳۷۷: ۳۲۳؛ مکارم شیرازی ۱۴۲۷: ۴۱۷).

گفته می شود فرق علت و حکمت در این است که با وجود علت حکم به وجود می آید و با از بین رفتن علت حکم نیز از بین می رود و لذا وجود و عدم حکم به وجود و عدم علت آن وابسته است، اما در مورد حکمت چنین نیست، زیرا با وجود حکمت حکم به وجود می آید، ولی با نبود حکمت حکم از بین نمی رود.

مثلاً، در خصوص آن که مدیریت خانواده باید به دست مرد باشد (بنگرید به قانون مدنی ایران: ماده ۱۴، ۱۱۰۵، ۱۱۱۷) گفته شده است که براساس آیه قرآن کریم (نساء: ۳۴) وجوب نفقه زن مرد حکمت و جوب تبعیت زن از مرد است نه علت آن؛ زیرا در مواردی که مرد نفقه نمی دهد یا زن نفقه مرد را می دهد نیز حکم تبعیت به قوت خود باقی است (یزدی ۱۳۷۴: ج ۴، ۳۲۴، ۳۴۸؛ سیفی مازندرانی ۱۴۲۹: ج ۳۵، ۱۴۲؛ حسینی روحانی ۱۴۲۹: ج ۶، ۲۷۵؛ و نیز برای اشاره ضمنی به این مطلب، بنگرید امام خمینی بی تا: ج ۲، ۳۰۶، مسئله ۲ از نشوز؛ مشکینی بی تا: ۵۳۸).

در متون دینی، مانند قرآن و حدیث، موارد زیادی به عنوان علت احکام بیان شده است اما در اکثر این موارد فقها آنها را به عنوان حکمت حکم و به معنای لغوی علت تفسیر کرده اند و علت به معنی اصطلاحی بودن آنها را مورد تردید قرار داده اند.

۲،۶ فواید دانستن حکمت احکام

گرچه حکمت حکم مانند علت حکم نیست که بتوان برای استنباط احکام جدید یا لغو احکام قدیم از آن کمک گرفت، اما آگاهی از آن فواید بسیار دیگری دارد، زیرا آگاهی فقیه از حکمت حکم باعث می شود فقیه هدف حکم را بداند و با آگاهی از هدف و روح حکم

در نحوه اجرای آن و هدایت جامعه به سمت اجرای آن مسیر روشن و آشکاری به روی او گشوده شود و از انحراف در نحوه اجرای آن پیش‌گیری شود و میزان اثربخشی سرعت رسیدن به هدف حکمران طریق ارزیابی کند.

مکلفین غیرفقیه نیز با دانستن حکمت حکم با اطمینان و آرامش بیش‌تری به احکام عمل می‌کنند و می‌دانند که، علاوه بر اطاعت امر الهی، با اجرای این احکام به چه منافی و مصالحی دست می‌یابند و از چه مضار و مفسداتی در امان می‌مانند و اعمال آن‌ها از حالت ظاهر و صوری و صرفاً تبعیدی خارج می‌شود و می‌توانند با نگرش به فلسفه و حکمت عمل، علاوه بر انجام صوری و ظاهری عمل، در جهت تحقق بخشیدن حکمت و فلسفه حکم در وجود خود و جامعه نیز تلاش کنند و از عبادت سطحی و عوامانه فراتر روند.

به‌عنوان مثال، اطاعت زن از شوهر به‌عنوان یکی از وظایف شرعی زن ذکر شده است و مدیریت خانه از حقوق مرد به حساب آمده است (شهید ثانی ۱۳۹۱ق: ج ۸، ۳۰۸؛ امام خمینی ۱۳۷۹ش: ج ۲، ۲۸۸؛ موسوی گلپایگانی ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۶۵). حال، اگر حکمت این حکم نیز در کنار آن بیان شود زوجه با اطمینان قلبی بهتری از همسر اطاعت می‌کند و مدیریت مرد بر خانواده را بهتر تمکین می‌کند، و این مسئله در سایر احکام مانند دوبرابری ارث پسر نسبت به دختر (محقق حلی ۱۴۰۳ الف: ج ۴، ۲۲) و شرط ذکوریت (همان: ۶۷) در قاضی و مانند آن‌ها نیز صادق است، و می‌تواند از بروز بسیاری از اشکالات مطرح شده توسط تحلیل‌گران اجتماعی و جوانان پیش‌گیری کند، زیرا واقعیت این است که سطح بیش دینی و باورهای همه مردم در یک حد نیست و نمی‌توان انتظار داشت که مردم احکام را صرفاً تبعیدی بپذیرند و از حکمت و فلسفه احکام چیزی نپرسند.

تعبد، اگر در مجرای خود قرار گیرد و بر مبنایی معقول و متقنی استوار باشد، خود، نوعی تعقل است و موافق عقل و مطابق قاعده و جوب رجوع جاهل به عالم است، اما این چنین تعبد زمانی شکل می‌گیرد که مکلف به علم و خیرخواهی معبود علم و یقین داشته باشد و این مرتبه‌ای است که به آسانی به دست نمی‌آید و اکثریت مردم عادی در این حد از شناخت نیستند و برای چنین افرادی شناخت فلسفه و حکمت احکام، علاوه بر ایجاد التزام به احکام، خود، به نوعی موجب افزایش شناخت معبود و تقویت روح تعبد در آنان می‌شود و میان تعبد و تعقل رابطه‌ای متقابل برقرار می‌گردد. با وجود این، نباید این نکته را از نظر دور داشت که بیان حکمت‌ها اگر به شیوه‌ای نادرست صورت پذیرد و نتواند به اقناع مخاطب بینجامد آن تأثیری را که ذکر شد نیز در پی نخواهد داشت و اگر برای ترغیب مکلفین به بیان

حکمت‌ها اکتفا شود و در این مسئله زیاده‌روی شود و از تقویت مبانی اعتقادی و ایجاد تعبدی آگاهانه غفلت شود بیان ناپخته حکمت‌ها بی‌اثر خواهد بود و شاید تأثیر معکوس در ترغیب مخاطب نیز برجای بگذارد.

این نکته نیز شایان ذکر است که حکمت احکام اگر به‌شیوه نادرستی تبیین و بیان شود می‌تواند نتایج معکوس نیز به‌بار آورد و راه را برای چون‌وچرای بیش‌تر در احکام، در صورت انتفای حکمت در بعضی از شرایط، باز کند.

بررسی فلسفه و حکمت احکام از وظایف علم فقه نیست، زیرا در علم فقه هدف کشف احکام است و در این علم مرزها و خط قرمزهای عملی و احکام و وظایف بشر تعیین می‌شود و کیفیت‌بخشی به انجام وظایف و رسیدن به هدف احکام از موضوعات و مباحث علم اخلاق است (جمعی از پژوهش‌گران ۱۴۲۶: ج ۱، ۳۱۶؛ نیز، بنگرید به شریفی بی‌تا: ش ۱۵، ۱۶) و به همین دلیل است که علم اخلاق مکمل علم فقه دانسته شده و گفته شده است علم فقه بدون اخلاق به مقصد خود نمی‌رسد (مکارم شیرازی ۱۳۷۰: ۳۶؛ نیز، بنگرید به موسوی بجنودی ۱۳۹۱).

۷. روش احکام

مقصود از روش احکام روش اجرای احکام است؛ مثلاً بریدن دست سارق واجب است. یک حکم شرعی است. حال، برای اجرای این حکم روش‌های مختلفی می‌توان در پیش گرفت تا اولاً ثابت شود دزد چه کسی بوده و مقدار مال سرقت‌شده چه‌قدر بوده و کیفیت بریدن باید چگونه باشد؛ با شمشیر یا با دستگاه‌های جدید جراحی، بدون بی‌هوشی یا با بی‌هوشی، و سؤالاتی دیگر از این دست که پاسخ آن‌ها، همه، در حیطه روش‌شناسی حکم می‌گنجد.

اگر روش درست اجرای حکم را ندانیم ممکن است حکم به‌طور نادرستی اجرا شود و به‌جای آن‌که تأمین‌کننده هدف شریعت باشد ما را از آن هدف دور سازد؛ مثلاً، اگر در تشخیص دزد یا میزان مال ربوده‌شده بر اثر روش غلط دچار اشتباه شویم ممکن است دست کسی دیگر که دزد نبوده بریده شود یا میزان مال ربوده در حدی نباشد که مجازات قطع دست داشته باشد و لذا در جایی که نباید دست بریده شود دستی بریده شود. این مثال نمونه‌ای گویاست که نقش تعیین‌کننده روش را در فقه و فقاہت بیان می‌دارد.

اثبات بسیاری از مسائل از طریق شاهد صورت می‌گیرد. این حکمی شرعی است، اما چگونگی اثبات عدالت شهود مطلبی که به روش مربوط است و اگر در نحوه اثبات عدالت شهود روش درستی به کار گرفته نشود حکم شرعی به‌طور نادرستی اجرا می‌شود و ممکن است مطلب نادرستی درست تصور شود یا فرد که مجرم نیست مجرم شناخته شود. فقیه چون بیش از دیگران از هدف احکام آگاه است شایسته‌تر از مقام دیگر برای تشخیص روش‌هایی است که احکام را در مسیر هدف به‌اجرا درمی‌آورد و عدم ورود فقیهان به روش‌شناسی اجرای احکام این مهم را به غیر از فقیهانی وامی‌گذارد که اگر روش‌های اجرا را هم بشناسد اهداف احکام را نمی‌شناسند تا روش‌ها را در آن مسیر طراحی کنند.

۱,۷ فایده دانستن روش احکام

گرچه مطابق تعریف مصطلح فقه، که فقه را «علم به احکام شرعی» می‌داند، ممکن است روش‌شناسی احکام در محدوده علم فقه نگنجد، اما در مسیر اجرای حکم‌گریزی از روش‌شناسی نیست؛ هم‌چنان‌که اکثر فقها با آن‌که خود به تعریف مصطلح فقه اعتقاد دارند (برای نمونه، بنگرید به شهید ثانی ۱۴۱۶: ۳۳)، اما در آثار فقهی دیگر خود، از جمله شرح لمعه، در موارد زیادی به روش احکام می‌پردازند؛ مانند روش‌های قبله‌یابی از روی ستاره‌ها و روش محاسبه سهم‌الارث از روی روش‌های علم حساب و مانند آن‌ها و این مطلب گواه آن است که هیچ فقهی را از ورود به حوزه روش‌ها و مصادیق‌گریزی نیست و این دو حوزه کاملاً به هم مرتبط و در هم آمیخته‌اند)، اما، در ضمن بیان احکام، در موارد زیادی به‌ناچار به سراغ روش‌شناسی احکام نیز رفته و در جای‌جای آثار فقهی معروف و معتبر آنان دیده شده است که، علاوه بر بیان احکام، روش‌های درست اجرا را نیز مطرح کرده‌اند؛ مانند روش‌های قبله‌یابی (به‌عنوان نمونه، بنگرید به صدر ۱۴۱۳: ج ۱، ۴۱، ۲۶۱؛ طباطبایی یزدی بی‌تا: ج ۱، ۴۰۶؛ شهید ثانی ۱۳۹۱: ج ۱، ۵۰۴) و روش محاسبه سهم‌الارث (شهید ثانی ۱۳۹۱: ج ۸، ۱۴۸) و شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر (به‌عنوان نمونه، بنگرید به صدر ۱۴۱۳: ج ۱، ۴۱، ۲۶؛ طباطبایی یزدی بی‌تا: ج ۱، ۴۰۶؛ شهید ثانی ۱۳۹۱: ج ۱، ۵۰۴) که در محدوده علم به احکام نمی‌گنجد، بلکه این‌گونه مباحث نوعی روش‌شناسی است که فقها خود را ناچار از بررسی آن دیده‌اند. ممکن است گفته شود که کاربردی‌شدن احکام و مؤثربودن آن‌ها نیازمند بهره‌گیری از دانش‌های دیگر مثل

روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و ... به تناسب نوع و قلمرو حکم است. ربطی به فقیه و دانش فقه ندارد و اصلاً نباید از فقیه انتظار داشت تا روش‌های اجرای حکم را هم مشخص کند؛ چون او در این زمینه دانش و مهارت لازم را ندارد و این‌که با چه روشی نهی از منکر شود تا اثر کند از عهده فقیه بر نمی‌آید و با شناخت درست روحیات شخص مرتکب منکر ارتباط مستقیم دارد. فقیه فقط می‌تواند بگوید ناهی از منکر باید عالم باشد و به طریقی نهی کند که مؤثر باشد، اما این‌که با چه روش و از چه طریقی از عهده فقیه خارج است. ولی این نکته حائز اهمیت است که فقیه باید به کارآمد بودن فتوایی که می‌دهد عنایت داشته باشد و بدون توجه به عوارض و پی‌آمدهای فتوایش اقدام به صدور فتوا نکند و خود را نسبت به تأثیر فتوا مبرای از مسئولیت نداند. فقهی که بخواهد در همه عرصه‌های جامعه حضور داشته باشد و به صورت کارآمد پاسخ‌گو باشد نیازمند فقیهانی است که اولاً به صورت تخصصی به بخشی از فقه پردازند، ثانیاً به دانش‌های مرتبط نیز آشنا شوند؛ مثلاً، فقیه در قلمرو احکام اقتصادی با دانش اقتصاد؛ فقیه در قلمرو احکام سیاسی با دانش سیاست؛ فقیه در قلمرو احکام عبادی با دانش روان‌شناسی؛ و ... آشنا شود. هم‌چنان‌که امام خمینی نیز در پیامی که به منشور برادری شهرت یافت به این ضرورت اذعان کرده‌اند و بر ضرورت آشنایی فقیهان به بعضی از علوم جدید، مانند روان‌شناسی و حقوق بین‌الملل و مانند آن‌ها، تأکید فرموده‌اند (امام خمینی ۱۳۷۸: ج ۲۱، ۱۷۷-۱۸۰).

در این صورت، می‌توان مقوله اجرای حکم را با فقیه و مجتهد مرتبط دانست، گرچه با فقه بما هو فقه ارتباطی ندارد، اما می‌توان برای تأمین این هدف شاخه‌ای جدید از فقه را بنیان گذاشت و این ضرورت به نظر مؤلف روزی به عنوان امری مسلم پذیرفته خواهد شد و روش‌شناسی نیز به بخشی از وظایف فقه تبدیل خواهد شد و از ره‌گذر این‌گونه مباحث فقهی جدید متولد خواهد شد که به جنبه‌های نظری و مبنایی اکتفا نمی‌کند و به جنبه‌های راه‌بردی و اجرایی احکام نیز وارد می‌شود. ما اسم آن را «فقه کاربردی» می‌گذاریم (رضابدلی ۱۳۷۹: ۵۸).

۲,۷ پی‌آمدهای ناآگاهی از روش‌ها

اگر روش اجرای احکام به دست مکلفین غیرعالم سپرده شود، ممکن است با اجرای احکام از طریق روش‌های نادرست فجایع، انحرافات، و آسیب‌های فراوانی برای جامعه و دین به وجود آید.

گلایه‌های به‌جایی که علمای مصلح و روشن‌ضمیری چون استاد مطهری و دکتر شریعتی از روش‌های نادرست و عوامانه امر به معروف کرده‌اند و با ذکر داستان‌های تأسف‌انگیزی نگرانی خود را از این‌گونه امر به معروف‌ها بیان کرده‌اند تأییدی بر این مدعاست که بدون روش‌شناسی علم فقه به مقصد خود نمی‌رسد، و بر همین اساس است که استاد مطهری پس از اشاره به آن‌هایی که با روش‌های نادرست و عوامانه امر به معروف می‌فرمایند اگر امر به معروف این است همان بهتر که تعطیل بماند (مطهری ۱۳۸۳: ۶۱).

آگاهی از روش‌های اجرای احکام نه‌تنها در چگونگی اجرای احکام مؤثر است، بلکه بدون آگاهی از آن اجرای حکم میسر نیست و روش اجرا آن‌چنان با حکم آمیخته است که علاوه بر اجرا و عدم اجرای آن چگونگی نتیجه و تأثیر آن نیز دایرمدار روش‌های اجراست. اگر بعضی از علما مهارت‌ها و علوم متعددی را در اجرای این وظیفه شرط می‌دانند (رشیدرضا ۱۹۹۰: ج ۴، ۳۸-۴۰) و می‌کوشند تا علم را به‌جای آن‌که شرط وجوب امر به معروف باشد شرط واجب بنامند (مطهری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۹۲-۲۰۱) تا از این طریق همه مکلفین موظف به فراگیری این علوم و مهارت‌ها باشند گواهی بر این مطلب است که آگاهی از احکام شرعی و ادله تفصیلی آن‌ها بدون آگاهی از روش‌ها نتیجه‌ای در بر ندارد و نه‌تنها فقیه بلکه هر فرد مکلف عادی به آن‌ها نیازمند است.

فقیهانی که عدم ضرر را در وجوب امر به معروف شرط می‌دانند و در صورت وجود ظن قوی به وجود ضرر در اجرای امر به معروف آن را ساقط می‌دانند (نجفی ۱۴۰۴: ج ۲۱، ۳۷۱؛ محقق حلی ۱۴۰۳ الف: ج ۱، ۳۴۲) و اکثر آثار فقهی ذیل همین مبحث (شروط امر به معروف) بی‌شک منکر این مسئله نخواهند بود که غالب ضررها ناشی از روش‌های نادرست است (رشیدرضا ۱۹۹۰: ج ۴، ۲۸-۴۰) و اگر روش‌های صحیح معرفی شود دیگر نیازی نیست که به‌خاطر وجود ضرر به سقوط بنیادی‌ترین وظیفه دینی فتوا داده شود و روش صحیح، خود، رافع ضرر و زمینه‌ساز ادای تکلیف و انجام وظیفه خواهد شد.

۸. نتیجه‌گیری

اکتفای علم فقه به بیان احکام و ادله آن‌ها می‌تواند موجب انحراف احکام در مرحله عمل و محدودیت پویایی و کارآمدی آن در شرایط متنوع و پیچیده جوامع بزرگ گردد.

کشف بیان علت احکام و اختصاص مباحثی در فقه به این موضوع موجب انعطاف‌پذیری و توسیع و تضییق احکام به تناسب شرایط زمانی و مکانی می‌گردد. زیاده‌روی در توسیع و تضییق احکام و بی‌دقتی در کشف علت احکام آفاتی بزرگ در پی دارد که می‌تواند به قیاس غیرمجاز و مسخ فقه بینجامد.

بررسی و کشف احکام، اگرچه مجوزی برای توسیع و تضییق احکام ایجاد نمی‌کند، برای گسترش پای‌بندی افراد جامعه به احکام و نیز به‌منظور کشف و تبیین و جهت‌گیری و فلسفه اهداف احکام و کارآمدسازی احکام در مرحله عمل نقش شایانی دارد.

مطابق تعریف رایج علم فقه، بررسی روش‌های اجرای احکام در محدوده علم فقه نمی‌گنجد، اما ادای تکلیف و فراغ ذمه ملکف بدون آگاهی از روش‌های درست اجرای احکام امکان‌پذیر نخواهد بود و ممکن است نتیجه معکوس نیز به‌بار آورد و به‌ظاهر موافق تکلیف و درحقیقت مخالف تکلیف عمل شود و انحراف احکام در مرحله عمل را به‌دنبال داشته باشد.

۱.۸. پیش‌نهاد

باتوجه به وجود محاسن و معایب بسیار در گنجاندن لوازم حکم در شمار مباحث فقهی پیش‌نهاد می‌شود شاخه فقه کاربردی به‌عنوان گرایش جدید از علم فقه تأسیس شود تا در این گرایش با فراغت از مباحث بنیادی، که در فقه مصطلح مرسوم است، و با استفاده از نتایج و ماحصل آن‌ها صرفاً نحوه اجرا و بایسته‌های مرحله به احکام موردبررسی قرار گیرد و مباحث لوازم حکم از جمله مباحث اصلی این شاخه از علم فقه باشد که البته سرفصل‌های دیگری نیز برای این شاخه از علم فقه می‌توان پیش‌نهاد کرد، مانند شناخت موضوع و مصداق موضوع، که در کتابی از این مؤلف تحت عنوان *مطالعه راه‌بردی علم فقه* در حال چاپ می‌باشند، مورد اشاره قرار گرفته است.

پی‌نوشت

۱. این مقاله بر اساس شیوه‌نامه پیشین پژوهشنامه نگارش و داوری شده است.

کتاب‌نامه

- ابوزهره، محمد (۱۳۷۷)، *اصول الفقه الاسلامی*، قاهره: دار الفكر العربی.
- اصفهانى، محمدتقى (مجلسى اول) (۱۳۱۴)، *لوامع صاحبقرانى* (معروف به شرح فقيهه)، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- امام خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی دار العلم.
- امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۹ ش)، *تحریر الوسیله*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۱۸)، *البیع*، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۲۳)، *ولایت فقیه*، تصحیح گروه پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، محمدعلی (۱۴۱۵)، *الموسوعة الفقهية المیسرة*، ج ۱۱، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- بحرانی آل‌عصفور، حسین‌بن محمد (بی‌تا)، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع للفیض*، تصحیح محسن آل‌عصفور، ج ۱، قم: مرکز البحوث العلمیه.
- جعفری لنگرودی، محمد (بی‌تا)، *ترمینولوژی حقوق*، [بی‌جا].
- جمعی از پژوهش‌گران (۱۴۲۶)، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل‌بیت*، زیر نظر محمد شاهرودی، ج ۱، قم: مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی.
- جناتی شاهرودی، محمدابراهیم (۱۳۷۰)، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، تهران: کیهان.
- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۲)، *هدایة الامه الی احکام الائمة*، به تصحیح بخش حدیث در جامعه پژوهش‌های اسلامی، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۷)، *رساله فی الغناء*، تصحیح محسن صادقی، ج ۸، قم: مرصاد (این رساله در جلد اول کتاب *غنا*، موسیقی، به چاپ رسیده است).
- حسینی تویسرکانی، میرزا عبدالفتاح (۱۳۱۹)، *رساله فی الغناء*، تحقیق سیداحمد تویسرکانی و حجه‌الله فخری، قم: مرصاد.
- حسینی روحانی، سیدمحمدصادق (۱۴۲۹)، *منهاج الفقاهه*، ج ۶، قم: انوار الهدی.
- حسینی مراغی، سیدمیرعبدالفتاح‌بن علی (۱۴۱۷)، *العناوین الفقهیه*، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- حسینی نجومی، مرتضی (۱۳۷۲)، *الغنا*، کنگره جهانی شیخ انصاری، قم.
- حکیم، محمدتقی (۱۴۱۸)، *الاصول العامة للفقه المقارن*، قم: المجمع العالمی لاهل‌البیت.

نقدی محتوایی بر متون فقه شیعه (عبدالحسین رضایی راد) ۲۹۷

حکیمی، محمدرضا و جعفر شهیدی (۱۴۰۸)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تصحیح محمدعلی بقال عبدالحسین، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

حکیمی، محمدرضا و جعفر شهیدی (۱۳۵۲)، *مجموعه مقالات یادنامه علامه امینی*، تهران.

رشیدرضا، محمد (۱۹۹۰)، *تفسیر المنار*، ج ۴، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتاب.

رضابدلی، عبدالحسین (۱۳۷۹)، «نه حقوق دادن فقیه»، *مجله کیهان فرهنگی*، ش ۱۷۲.

رضایی راد، عبدالحسین (۱۳۹۸)، *درس نامه مبانی علم فقه*، تهران: مؤسسه علمی و فرهنگی مجد.

رضایی راد، عبدالحسین و معصومه سیاحی (۱۳۹۸)، «بررسی تطبیقی کاربرد اصطلاح سبب و واژه‌های نزدیک به آن در چهار علم فلسفه، فقه، اصول، حقوق»، *دوفصل نامه دانش و پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۵، ش ۱.

رضایی راد، عبدالحسین و معصومه سیاحی (۱۳۹۹)، «از فقه ادله تا فقه علل»، *پژوهش‌های فقهی*، دانشگاه تهران، دوره ۱۶، ش ۲.

زنجانی (شبییری زنجانی)، موسی (۱۴۱۹)، *کتاب النکاح*، ج ۲، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۹)، *مصادر الفقه الاسلامی و منابعه*، بیروت: دار الاضواء.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۴)، «متع حج در کتاب و سنت»، *مجله فقه اهل بیت*، ش ۴۴.

سبزواری، سیدابوالاعلی (۱۴۱۳)، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، قم: مؤسسه المنار.

سعدی، ابو حبیب (۱۴۰۸)، *اصطلاحات الفقهی القاموس الفقهی لغه و اصطلاحاً*، دمشق: دار الفکر.

سعیدی، سیدمحسن (بی تا)، «حیل ریا»، *مجله فقه اهل بیت (فارسی)*، قم: مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی.

سیدمرتضی (شریف مرتضی) (۱۳۴۸)، *الذریعه الی اصول الشریعه*، تحقیق ابوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران.

سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵)، *مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقہیة الاساسیة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۹)، *دلیل تحریر الوسیله، احکام الاسره*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

سیوری حلی، مقدادبن عبدالله (۱۴۱۳)، *نضد القواعد الفقہیة علی مذهب الامامیه*، تحقیق سیدعبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

شریفی، عنایت الله (بی تا)، «فقه و اخلاق»، *فصل نامه قبسات*، ش ۱۵ و ۱۶.

شهید اول، محمدبن مکی عاملی (۱۴۱۷)، *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- شهید اول، محمدبن مکی عاملی (۱۴۳۰)، القواعد و الفوائد، تصحیح سیدعبدالهادی حکیم، ج ۱، کتاب‌فروشی مفید.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۳، ۶، ۱۳، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی (۱۴۱۶)، تمهید القواعد الاصولیه و العربیه لتفريع قواعد الاحکام الشرعیه، تحقیق عباس تبریزیان و همکاران، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی (۱۳۹۱)، الروضة البهیة فی شرح المعلة الدمشقیة، ج ۱، ۸، قم: دار العلم.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۱۳)، ماوراء القعه، ج ۶، ۲۶، ۴۱، بیروت: دار الاضواء.
- صدوق، محمدبن علی بن بابویه قمی (۱۳۸۶)، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتاب‌فروشی داوری.
- طباطبایی، محمدرضا (۱۳۷۱)، تنقیح الاصول، تقریرات درس استاد ضیاء‌الدین عراقی، نجف: المطبعة الحیدریة.
- طباطبایی حائری، سیدمحمد مجاهد (بی‌تا)، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- طباطبایی یزدی (بی‌تا)، العروة الوثقی، ج ۱، تهران: کتاب‌فروشی اسلامی.
- عاملی الکرکی، حسین بن شهاب‌الدین (محقق کرکی) (۱۳۹۶)، الاجتهاد و التقليد (هدایة الابرار) الی طریق الائمة الاطهار، تصحیح رئوف جمال‌الدین، نجف: رئوف جمال‌الدین حی المعلمین.
- عاملی الکرکی (محقق ثانی) علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، تحقیق گروه پژوهش مؤسسه آل‌البیت، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- عبدالرحمان عبدالمنعم، محمود (بی‌تا)، معجم المصطلحات الالفاظ الفقهیة، ج ۱، ۲، بی‌جا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۰۱)، اجوبه المسائل المهنائیة، قم: چاپ‌خانه صنم.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۵)، ثلاث رسائل، تحقیق مرکز فقهی ائمه اطهار، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۸)، القواعد الفقهیة، ج ۱، قم: مرکز فقه ائمه اطهار.
- فخار طوسی، جواد (۱۳۸۵)، در محضر شیخ انصاری، ج ۲، قم: مرتضی.
- فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (بی‌تا)، قاموس اللغة، بی‌جا.
- فیض کاشانی، محمدبن محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶)، الوافی، تصحیح ضیاء‌الدین حسین صیفهان، ج ۶، ۲۴، اصفهان: کتاب‌خانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).
- کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۰۴)، فوائد الاصول (تقریرات درس میرزا محمدحسین نائینی)، ج ۳، قم: جامعه مدرسین.

- محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۳ الف)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، بیروت: دار لاضواء.
- محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن (۱۴۰۳ ب)، *معارض الاصول*، قم: مؤسسه آل‌البتیت.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۴۱۸)، *رساله فی تحریر الغناء*، تحقیق علی مختاری، ج ۳، قم: مرصاد.
- مشکینی اردبیلی، میرزا علی (بی تا)، *مصطلحات الفقه*، بی جا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳)، *ده گفتار*، تهران: صدر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰)، *القواعد الفقهیه*، ج ۱، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، *کتاب النکاح: سلسله مباحث درس خارج فقه آیت‌الله مکارم شیرازی*، تهیه و تنظیم محمدرضا حامدی و مسعود مکارم، ج ۱، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷)، *دایرةالمعارف فقه مقارن*، تحقیق جمعی از اساتید و محققان حوزه، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ملکی تبریزی، جواد بن شفیع (۱۳۷۲)، *اسرار الصلوة*، ترجمه رضا رجب‌زاده، تهران: آزادی.
- موسوی بجنوردی، سیدمحمد (۱۳۹۱)، «بررسی نقش اخلاق در فقه با رویکردی بر نظریات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی»، کد خبر: ۲۰۸۲۱، در پایگاه جماران، در: Jamarn.ir/91/1/16.
- موسوی خوئی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۲)، *اجود التقریرات* (تقریرات درس میرزا محمدحسین نائینی) ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- موسوی عرفی، محیی‌الدین (۱۴۰۶)، *قواعد الحدیث*، بیروت: دار الاضواء.
- موسوی گلپایگانی، سیدمحمد رضا (۱۴۱۳ق)، *هدایة العباد*، قم: دار القرآن الکریم.
- موسوی لنکرانی، محمدفاضل (۱۴۲۵)، *جامع المسائل*، قم: امیر قلم.
- نجفی، محمدحسن (صاحب الجواهر) (۱۴۰۴)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی، ج ۲۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (بی تا)، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، قم: کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵)، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، تصحیح گروه پژوهش مؤسسه آل‌البتیت، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام.
- همدانی، آقارضا بن محمد هادی (۱۴۱۶)، *مصباح الفقیه کتاب الطهاره*، تصحیح محمد باقری و دیگران، قم: مؤسسه جعفریه لاحیاء التراث و مؤسسه النشر الاسلامی.
- یزدی، محمد (۱۳۷۴)، *فقه القرآن*، ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

